# ۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۸/۰۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۳ آبان ۱۴۰۱


- پیش‌گفتار (خلاصه)
- مقدمه
- معنای باب نوادر در کتب حدیثی
- بررسی عبارات سؤال از شیخ مفید و تبیین قرائن شیعه بودن سائل
- توثیق روایت فضیل بن یسار؛ «کذبوا اعداء الله»
- توثیق روایت زراره و در تضعیف معلی بن محمد؛ «لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ»

# پیشگفتار (خلاصه)

# مقدمه

در صفحه پنجم کلام زمخشری را خواندیم. قرار شد وارد حاشیه‌های آن هم نشویم. به هر کسی که خودش علاقه دارد واگذار می‌کنیم که به فایل های فدکیه مراجعه کند. پس به فرمایش مرحوم آقای عاملی وسط صفحه پنجم رسیدیم.

> قال الصادق علیه السلام فی صحیح الفضیل لما قال له إن الناس یقولون إن القرآن نزل علی سبعة أحرف کذب أعداء اللّٰه و لکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد و مثله خبر زرارة،و قال المحدث الکاشانی فی الوافی بعد نقل الخبرین المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحیحة واحدة (قلت) قد یقرب منهما صحیح المعلی.و قال الأستاذ أیده اللّٰه تعالی فی حاشیة المدارک رادا علی الشهید الثانی ما نصه لا یخفی أن القراءة عندنا نزلت بحرف واحد من عند الواحد و الاختلاف جاء من قبل الروایة فالمراد بالمتواتر ما تواتر صحة قراءته فی زمان الأئمّة علیهم السلام بحیث کانوا یجوزون ارتکابه فی الصلاة و غیرها لأنهم علیهم السلام کانوا راضین بقراءة القرآن علی ما هو عند الناس بل ربما کانوا یمنعون من قراءة الحق و یقولون هی مخصوصة بزمان ظهور القائم عجل اللّٰه تعالی فرجه انتهی (قلت) یشیر بذلک إلی الأخبار الواردة فی ذلک کخبر سالم بن سلمة و غیره و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد[1]

شاگرد: در منابع «کذبوا» آمده است.

استاد: بله، در اینجا «کذب» آمده است.

**«و قال المحدث الکاشانی فی الوافی بعد نقل الخبرین المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحیحة واحدة (قلت) قد یقرب منهما صحیح المعلی»**؛ چهار روایت است که این دو تا از آن‌ها است؛ صحیح فضیل، خبر زراره، صحیح معلی و بعد هم خبر سالم بن سلمه همه در کافی و در یک باب آمده است؛ در کتاب فضل القرآن کافی شریف، باب نوادر، حدیث دوازدهم و سیزدهم، بیست و سوم، بیست و هفتم. این چهار روایتی که امروز اسم می‌بریم همه در کافی است و در یک باب است.

---

[1]مفاتیح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ ص۳۹۳

# معنای باب نوادر در کتب حدیثی

شاگرد: باب نوادر خصوصیتی دارد؟

استاد: نوادر در کتاب‌های قدیم بوده است. حتی کتاب هم به نام نوادر زیاد نوشته می شده. نوادر به‌معنای نادر و شاذ و ... منظور نبوده. نوادر مقابل کتاب‌هایی مانند کافی شریف که جوامع روائی است، قرار دارد. فرق نوادر با اصول روائی این است: در اصل روائی هر چه که صاحب اصل داشته، می‌آوردند. اصلاً نظم هم نداشته است. یکی فقه بوده و یکی تفسیر بوده. این اصول روائی است. البته اصولی هم بودند که مبوب بوده. بعد از اینکه زمان اصول در شد و اولین جامع روائی که کافی شریف بود نوشته شد، این به‌صورت تبویب درآمد. کتاب فلان، باب فلان. احادیثی هم که مربوط به آن باب بود، با عنوان آن باب ذیل آن می‌بینید. بعد می‌دید مثل مرحوم کلینی سی-چهل حدیث داشتند که نمی‌توانستند عنوان باب خاصی به‌آن بدهند، لذا می‌گفتند نوادر. مثل اینکه الآن ما می‌گوییم متفرقه؛ یک چیزهایی را دسته‌بندی می‌کنیم و بعد می‌گوییم این موضوع فلان و فلان است، بعد می‌گوییم اینها هم متفرقه ها هستند. متفرقه یعنی معنون و تحت عنوان یک باب خاص نیست.

شاگرد: ظاهراً این توجیه جور در نمی‌آید. مثلاً روایت «شهر رمضان ثلاثون لایَنقص ابدا»، پنج-شش روایت است که همه آن‌ها را به باب نوادر آورده‌اند. درحالی‌که می‌توانستند به باب «شهر رمضان ثلاثون» ببرند. امثال این را زیاد داریم. یعنی در باب نوادر شش-هفت روایت در یک موضوع است.  ولو بعد از آن روایات دیگری در موضوعات دیگر هم باشد.

شاگرد۲: به همین خاطر آقای غفاری گفته‌اند که نوادر به‌معنای غیر معمول به است.

استاد: این معنای اول می‌شود.

شاگرد: اتفاقا مرحوم صدوق روایات ثلاثون را عمل می‌کنند و درعین‌حال در باب نوادر می‌آید.

استاد: یکی از بزرگترین محدثینی که در دقت و وسواس و بیرون کردن برقی از قم معروف است، احمد ابن محمد بن عیسی اشعری است. ایشان کتابی به نام نوادر دارد. خب یعنی چه؟ یعنی چیزهایی که معمول به نیست را جمع‌آوری کرده؟! اگر به این صورت بود که صدای آن می‌پیچید و همه می‌گفتند ایشان کتابی نوشته که عمل نکنید!

شاگرد: نه، این ادعا را نکردند. گفتن نوادرهایی که در کافی هست به این معنا است. نه مطلق نوادر.

استاد: یعنی در کافی اصطلاح جدایی از آن چه که در بیرون بود می‌آید؟! می‌خواهم عرض کنم که نوادر نظیر داشته است، وقتی بیرون نظیر داشته و قبل از کلینی کتاب می نوشتند و دیگران هم کتاب می‌نوشتند، نمی‌توانیم معنای دیگری به آن بدهیم. بله، اگر شاهدی داریم که نوادر در اینجا به‌معنای بیرون است، قبول می‌کنیم.

شاگرد: باب النوادر و کتاب النوادر یکی است؟ چون کثیری از روایات باب النوادر در سلسله رواتش یک راوی یا چند راوی هست که کتاب نوادر دارند.

استاد: این وجه دیگری می‌شود.

شاگرد۲: کتاب النوادر با باب النوادر فرق دارد، معنایی که شما فرمودید در کتاب النوادر نمی‌آید.

استاد: چرا؟! مثلاً الآن می‌گوییم کشکول فلانی، یعنی هر چه که رسیده نوشته. نوادر سعد به این معنا نیست که ایشان خواسته باشد یک حدیث خاص را تبلیغ کند.

شاگرد۲: همان هایی را که آورده با بقیه آنها نمی توانسته در یک باب قرار بگیرد؟!

استاد: ولی ایشان نکرده است. نمی‌گویی که نمی‌توانند در یک باب قرار بگیرد. جامع کتاب نظر به این نداشته است. فعلاً جمع‌آوری می‌کرده. منظور این است.

شاگرد: به ذهن من به‌عنوان یک احتمال به این صورت آمد که روایات نوادر روایاتی است که در باب نوادر می‌آید ولو روایاتش در یک باب جمع شود. مثل روایات شهر رمضان ثلاثون، که آنها را از کتب نوادر گرفته‌اند. آن وقت خصوصیت کتب نوادر چیزی است که شما می‌فرمایید.

استاد: آن نقضی که شما آوردید، چون مضمون این باب مضمونی غیر معمول به است... .

شاگرد: نه، خود صدوق آورده‌اند و به آن هم عمل کرده‌اند.

استاد: نه، ایشان که نوادر نگفته اند. در کافی شریف منظور است.

شاگرد: برای خود مرحوم صدوق است که روایات ثلاثون را در باب نوادر آورده‌اند.

استاد: یعنی در فقیه عنوان آن را باب نوادر زده‌اند؟

شاگرد: بله. خودشان هم قبول ندارند که روایات معمول به نیست.

استاد: ولی باز می‌گویند که نوادر است. بسیار خب. در مجموع فرمایشات نکات خوبی راجع به کلمه نوادر گفته شد، سر رسیدن آن و جمع کردن آن چیز خیلی خوبی است. من هم یادم باشد که در فدکیه یک صفحه‌ای برایش ایجاد کنیم تا هر چه شنیدیم و گفته‌ایم در آن جا جمع شود.

شاگرد۲: برخی از آقایان ندارد را یک معنایی می‌کنند که شاید جمع برخی از اینها باشد. می‌گویند گویا یک نوع طرائف و مسائلی است که به ذهنشان قشنگ می آمده.

استاد: بله، ندارد به‌معنای در کم یاب است. نوادر یعنی چیزی کم بوده است.

**«و کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد»**؛ این از آن چیزهایی است که مرحوم آقای عاملی «فیه بعد» را باز نمی‌کنند. شاید مجال نبوده و ... . اما در فضای این کلمه خیلی کار هست. واقعا این جور است. ابعد البعد است. ان شالله بعداً می‌رسم و عرض می‌کنم. حال بعد ایشان می‌روند و بر می‌گردند و ما ادله را می‌خوانیم.

# بررسی عبارات سؤال از شیخ مفید و تبیین قرائن شیعه بودن سائل

قبل از اینکه سند دو حدیث را بررسی کنیم، نکتهای از هفته قبل عرض میکنم. اشکالی را مطرح فرمودند راجع به حرفی که من از عبارت شیخ مفید در مسائل سرویه عرض کردم. فرمودند: این مطلبی که به شیخ مفید نسبت داده شد، درست نیست. فرمودهاند: «درست است که مسائل سرویه از شخصی که ایشان در مقدمه بهعنوان السید الشریف نقل میکند و ایشان هم با توجه به جمله اقر عیون الشیعه بنظارة الایام، شیخی شیعی بوده است»؛ یعنی سؤال کننده در مسائل السرویه که از ساری بوده، شیعه بوده، «اما در کیفیت سؤال ایشان اگر دقت شود معلوم است که سؤال از جانب مخالفین است»؛ یعنی ایشان میخواهند به بحث بیاندازند که سنی ها این را میگویند و ما میخواهیم جواب بدهیم. «و اساساً این مطلبی بوده که مخالفین به شیعه نسبت میدادند». ایشان هم میخواهد از حرف آنها در اینجا بگوید.

شاگرد: بحث در این بود که همه هفت قرائت انزال شده باشد؟

استاد: حال من عبارت ایشان را میخوانم. ایشان به مباحثه اشکال کردهاند. من ظاهر مقصود ایشان را عرض میکنم تا بعد ببینیم.

«و اساساً این مطلبی بوده که مخالفین به شیعه نسبت میدادند در تعبیر سؤال ایشان آمده است: فان قال قائل کیف یصح القول بان الذی بین الدفتین کلام الله... و انتم تروون»؛ یعنی انتم ایها الشیعه؛ اگر او شیعه بود که نمی گفت «انتم تروون»، بلکه میگفت «نحن نروی». «این عبارت واضح است که از جانب شخصی سنی مطرح شده است، و الا چه معنا دارد که بگوید «وانتم تروون» و ضمیر در عبارت «مع انه لاینکر» به همین شخص سنی میخورد که اشکال به شیعه کرده است و الا میگفت «مع انا لاننکر». نه اینکه «مع انه لاینکَر». حداقل این است که نباید ادعا شود که معلوم است، مخاطب یک شخص شیعه است. این فرمایشی است که فرستادهاند. تشکر میکنیم از همه کسانی که دنباله بحث را میگیرند و افاده میکنند.

ببینید آن چه که من عرض میکنم چون متن قدیمی شیخ است، هر چه هم روی آن کار شود جا دارد. من هم بهعنوان یک احتمال گفتم. حال هم ذیل فرمایش ایشان توضیحی را عرض میکنم تا ببینیم درست کدام است و سر میرسد ای نه. بعد هم ذهن شما و سائر ناظرین و صاحبنظران نگاه میکنند و تصمیم میگیرند که اظهر و ظاهر کدام است.

نسبت به اصل اینکه فرمودند سائل در مسائل سرویه میگویند «فان قال قائل» میگوییم، «فان قال قائل» سؤال سائل نیست. در کتاب مسائل سرویه سائل یازده سؤال پرسیده است. سؤال نهمش همین است. شیخ فرمودند در یک مدرجی گذاشتی که جا نبود من جواب های تو را زیر هر سؤالی بنویسم. فرمودند این را در کتاب دیگری گذاشتم و هر سؤال را میآورم و زیر آنها مینویسم. ابتدا این را فرمودند. یازده سؤال را فرمودند و بعد جواب میدهند. بحث ما سؤال نهم

است. ایشان سؤال نهم را مطرح می‌کنند، «ان قال قائل» برای خود شیخ مفید است. عبارت خود ایشان در وقتی است که جواب می‌دهند. نه اینکه سائل از باب حرف یک سنی مقابل شیخ مفید بگوید انتم تروون. پس این حرف خود شیخ مفید است. این معلوم باشد. من سؤال را می‌خوانم.

> ما قوله أدام الله تعالى حراسته في القرآن أ وه ما بين الدفتين الذي في أيدي الناس أم هل ضاع مما أنزل الله تعالى على نبيه منه شيء أم لا.و هل وه ما جمعه أمير المؤمنين (ع) أم ما جمعه عثمان بن عفان على ما يذكره المخالفون[1]

**«ما قوله أدام الله تعالى حراسته في القرآن»**؛ حال ببینید سؤالی که ایشان می‌کنند سؤال یک سنی است؟ می‌خواهد حرف آن‌ها را بگوید؟ یا سؤال شخصی است که شیعه است و می‌خواهد اعتقادات خودش را از بزرگ شیعه که شیخ مفید است، بپرسد؟ ریخت سؤال نهم را نگاه کنید.

**«أ وه ما بين الدفتين الذي في أيدي الناس أم هل ضاع مما أنزل الله تعالى على نبيه منه شيء أم لا»**؛ آیا همین است یا بخشی از قرآن در مصحف نیامده است؟ این سؤال اول است. سؤال دوم:«و هل وه ما جمعه أمير المؤمنين (ع) أم ما جمعه عثمان بن عفان على ما يذكره المخالفون»؛ «وه» به چه چیزی می‌خورد؟ **«في القرآن او وه ما بين الدفتين... هل وه ما جمعه اميرالمؤمنين اما ما جمعه عثمان على ما يذكره المخالفون»**؛ سائل کلمه مخالفون را می‌آورد و منظورش هم اهل‌سنت است. اهل‌سنت می‌گویند عثمان مصحف را جمع کرده و قرآن هم همین است. ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم قرآن همینی است که او جمع کرده؟ یا مصحف امیرالمؤمنین است که شیعه و سنی روی آن اتفاق دارند که امیرالمؤمنین مصحف خودشان را دارند؟ این سؤال دو بخش دارد. آیا چیزی از قرآن کم شده یا نشده؟ دوم، آن مصحف، مصحف امیرالمؤمنین است یا آنی است که عثمان جمع کرد؟

> الجواب لا شك أن الذي بين الدفتين من القرآن جميعه كلام الله تعالى و تنزيله و ليس فيه شيء من كلام البشر و وه جمهور المنزل.و الباقي مما أنزله الله تعالى عند المستحفظ للشريعة المستودعلأحكام لم يضع منه شيء...غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين و أن لا يتعداه إلى زيادة فيه و لا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرأ للناس القرآن على ما أنزله الله تعالى و جمعه أمير المؤمنين (ع)...و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله[2]

**«الجواب»**؛ مرحوم شیخ مفید از اول تا آخر کارشان این است: «السوال و الجواب». «الجواب» که شروع شد دیگر سؤال از ناحیه سائل نیست. تمام عبارات خود شیخ مفید است. شروع می‌کنند مطالب را توضیح می‌دهند که در کتاب هم باب بندی کرده‌اند. مثلاً «صیانة القرآن، لزوم تقیید بما فی الدفتین...»، تا اینجا که می‌فرمایند: «وحدة القرآن و تعدد القرائات». ظاهراً این عناوین برای محققین کتاب است. به اینجا می‌رسد بعد از اینکه جواب دادند که ائمه علیهم‌السلام به ما امر کرده‌اند ولو قرائات دیگری باشد سرانگ آن‌ها نرویم و ملزم با بقین باشیم و تنها متوجه متیقن باشیم، در چنین فضایی می‌فرمایند: «أمروا بقراءة ما بين الدفتين»، «و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار»؛ در اینجا بود که آن عبارت خیلی مهم را فرمودند. فرمودند: «لأنها لم تأت على التواتر»؛ هر چه که غیر از بین الدفتین باشد، «لم تات على التواتر و إنما جاء بها الآحاد»؛ و حال آنکه در ثبوت قرآن کریم باید تواتر باشد. این عبارت مهمی بود؛ اقدم بر کسانی که گفته شده

در این کتابها تواتر را به کار نمی برند، اشان هستند که به کار بردهاند.

تا اینجا که فرمودند: «فان قال قائل»؛ این عبارت جواب خودش شیخ است.

> فإن قال قائل كيف يصح القول بأن الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة فيه و لا نقصان و أنتم تروونعن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس.قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلكأخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه.مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحفو الثاني ما جاء به الخبر كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه شتى[3]

«**فإن قال قائل**»؛ در این قائل سه احتمال هست. من آنها را می‌گویم و بعد ذیل عبارت می‌بینیم که کدام یک از آنها اظهر است. «فان قال قائل من المخالفین»، «فان قال قائل من الشیعه»، «فان قال قائل من الثالث» که نه شیعه و نه سنی است. ناظر بیرونی است. این سه احتمال است. در ذیل عبارت اشان ببینیم این قائل با کدام یک از اینها مناسبتر است.

«**كيف يصح القول بأن الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة فيه و لا نقصان**»؛ که اشان تقویت کردند. «**و أنتم تروونعن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا بخلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس**»؛ درحالی‌که شما می‌گویید کم و زیاد نشده است؟!

«**قيل له**»؛ جواب شیخ مفید به این قائل است.«**قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلكأخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه**»؛ ما را به این مصحف امر کرده‌اند. این قطعی متواتر است و به ظن مراجعه نمی‌کنیم.

«**مع أنه لا ينكر**»؛ یعنی قائل منکر نیست؟ ای «لاینکَر»؟ یعنی این مطلب منکری نیست که«**أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحفو الثاني ما جاء به الخبر كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه شتى؛ فمن ذلك**» که سه مثال می‌زنند. این قائل کیست؟ اشان می‌فرمایند قائل یک سنی است. او دارد می‌گوید «انتم تروون». شما چطور حاضرین بگویید که مصحف کم و زیاد نشده است؟ و حال آنکه شما از ائمه خودتان روایات این چنینی دارید. اشان هم جواب می‌دهند اوالاً ما قبول نداریم چون اینها روایات آحاد است که از ائمه آمده است. ثانیاً شمای اهلسنت هم می‌گویید تعدد نزول دارد، خب اینجا هم تعدد نزول دارد.

خب اگر مراد از این عبارت سنی ها بوده، روی ارتکاز خودتان نباید عبارت به این شکل گفته شود؟! «فان قال قائل کیف یصح القول بان ... وهو کلام الله و انتم تروون»؛ یعنی انتم الشیعه، «قیل له مع انه لاینکَر»، درحالی‌که باید بگویند «مع انه لاتنکر». مگر این‌که بگویند چون «له» گفته شده. و الا بعد از «قیل له» دیگر خطاب می شود. «مع انه لاینکر»؛ یعنی این قائل که از اهلسنت بوده به او گفته می‌شود «انه لاینکر». بعد می‌گویند «کما یعترف مخالفونا». چطور

شد می‌گویند «قیل له»، درحالی‌که باید در ادامه بگویند «کما تعترفون»؟! نه «کما یعترف مخالفوان». اگر مخاطب آن‌ها باشند که دارند جواب آن‌ها را می‌دهند، باید بگویند «کما تعترفون»، «کما تدعون». این برای اینجا.

حال برگردیم به برداشتی که من دارم. برداشتی که من دارم این است: قائل در «انتم تروون» شیعه است. چرا؟ چون سرتاسر کتاب سائل شیعه است و از یک عالم شیعه عقاید را پرسیده است. همانطور که سؤال را خواندم و دیدید. خب پس «ان قال قائل» به چه معنا است؟ یعنی «ان قال قائل من الشیعه». شمایی که این را برای من فرستاده‌اید. می‌گویید پس «انتم تروون» به چه معنا است؟ یعنی «انتم ایها العلماء». ما عموم شیعه هستیم و شما به ما می‌گویید از قرآن چیزی کم و زیاد نشده است. درحالی‌که «انتم تروون»؛ شما علماء برای ما شیعیان روایت می‌کنید که ائمه به این صورت خوانده‌اند. حال که ائمه ما به این صورت خوانده‌اند پس چطور به ما می‌گویید نه کم و نه زیاد شده است؟ «فان قال قائل» از شیعه و از همین سنخ از سؤال که اگر اینطور است پس چطور «انتم تروون». یعنی در محدوده ما عموم شیعه اینطور می‌گویید. دراین‌صورت خیلی خوب می‌شود که می‌گویند: «کما یعترف مخالفوان». به این قائل شیعه می‌گویند «مع انه لاینکر ان تاتی القرائه علی وجهین منزلین کما یعترف مخالفوان». ضمیر «ان» می‌شود همین قائل از شیعه و «انتم تروون» علمائی می‌شوند که مقابل سائل روایت می‌کنند و سراغ «مخالفوان» می‌روند.

این عرض من است که روی حساب قرائن به ذهنم می‌آید که به این صورت باشد. اگر هم قائل سومی باشد، دیگر عبارت مجمل می‌ماند. «ان قال قائل» که نه شیعه و نه سنی است. وقتی او بگوید «انتم تروون» یعنی «انتم ایها الشیعه تروون». خب آن جا مانعی ندارد که شیخ مفید بفرمایند «کما یعترف مخالفوان» چرا؟ چون سائل نه شیعه و نه سنی است. چون نه شیعه و نه سنی است، دیگر عبارت همینطور حالت مجمل می‌ماند. این حاصل عرض من است.

شاگرد: می‌تواند سؤال فرضی از ناحیه سنی باشد. یعنی اگر او اینطور بگوید ما هم اینطور می‌گوییم. اینکه گیری ندارد.

استاد: خب دراین‌صورت «یعترف مخالفوان» چه می‌شود؟

شاگرد: اگر فرضی باشد دیگر لازم نیست که آن‌ها را مخاطب قرار بدهد.

استاد: مانعی ندارد. ایشان هم که فرمودند «انه لاینکر» یعنی خود شخص فرضی. «لاینکر» هم شاید به این معنا شود که «لایمکن»؛ هیچ کسی نیست که این را انکار کند. یعنی امری ممکن است و آن را ممکن بداند. بعدش چه فرمودند؟ «کما یعترف مخالفوان»؛ یعنی مخالفین ما هم به این سؤال فرضی اعتقاد دارند.

شاگرد: در سؤال فرضی می‌گوییم مخالفین ما شیعه، به این مطلب اعتراف دارند.

استاد: بله، فقط بحث‌های هفته قبل می‌ماند که ایشان نفرمودند. آن چه که من عرض کردم این بود: درجایی‌که کسی با یک مطلبی مخالف است، وقتی حرف مخالفش را می‌آورد، می‌گوید اعتراف کرد؟! «یعترف»؟!

شاگرد: مشکلی ندارد. چون برای آن شیعه می‌گوید. به آن شیعه می‌گوید اگر یک سنی به ما اینطور بگوید، بدان که خود آن‌ها معترف هستند.

استاد: در اینجا که جای اعتراف نیست. آن‌ها خودشان مدعی می‌شوند، اگر من قبول ندارم. یعنی من شیخ مفید قبول ندارم، شمای شیعه هم قبول نداشته باش. فقط اگر می‌خواهیم به سنی جواب بدهیم، می‌گوییم شما می‌گویید ائمه ما چنین روایت کرده‌اند. درحالی که خود شما هم می‌گویید دوبار نازل شده. ما قبول نداریم دوبار نازل شده باشد. من مفید هم ابدا قبول ندارم. ولی چون شما

می‌گویی دوباره نازل شده، من طبق مبنای شما می‌گویم که دوباره نازل شده.

شاگرد۲: همان «لاینکَرَ» و «یعترف» طبق مبنای شما باشد مانعی ندارد اما چه اشکالی دارد که قائل سنی باشد؟

شاگرد: یعنی همین چیزهایی که شما فرمودید در «قال قائل» هم اگر سنی باشد با تقریب شما جور در می‌آید.

استاد: من خواستم ذهن بسط پیدا کند و الا در محتوا مشکلی ندارم. من خواستم این قائل را سه فرض بکنم و ببینیم کدام یک با عبارت اولویت دارد. و الا مرحوم شیخ هم شاید وقتی «قال قائل» را می‌گفتند همین فرمایش ایشان را گفته باشند؛ یعنی گوینده ای که می‌خواهد بحث علمی بکند. چه شیعه و چه سنی. این مانعی ندارد. ولی خواستم با «یعترف مخالفونا» بگویم که این مناسبت دارد با آن چه که الآن سائل ایشان دارد از جواب ایشان دریافت می‌کند. من خودم چندین بار که رفت‌وبرگشت می‌کنم، اصلاً به ذهنم نمی‌آید که «اتم تروون» را یک سنی بگوید. اینطور به ذهن من می‌آید. این را برای این می‌گویم که بعداً همه نگاه کنند و فکر کنند. ریخت کتاب، ریخت استفتاء یک شیعه از عالم شیعه است. اما اینکه رفتیم با بحث با سنی ها و اگر بگوید این روایت شما چه می‌شود؟ بگوییم ما که این روایات شما را قبول نداریم. تعدد نزول را هم که ما قبول نداریم. خب پس روایت خودمان را هم قبول نداریم. ولی روایات ما که خودمان قبول نداریم، طبق مبنای شما تعدد نزول است؟! این با فضایی که ایشان بخواهند به شیعه جواب بدهند جور در نمی‌آید. من این عبارت را طبق اشکالی که فرمودند خواندم. تا در اطراف آن تأمل کنید. برای استظهار از اینها و اینکه کدام یک از اینها بشود استظهار کرد ای عبارت بین الوجوه بماند، بر عهده محضر شریف اذهان ناظرین بعدی است.

---

[1]المسائل السروية ۷۸

[2]همان

[3]همان ۸۳

# توثیق روایت فضیل بن یسار؛ «کذبوا اعداء الله»

حال برگردیم به دو روایت شریف. «قال الصادق علیه السلام فی صحیح الفضیل»؛ کافی شریف، چاپ اسلامیه، جلد دوم، صفحه ۶۳۰، حدیث سیزدهم.

> عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ[1]

مرحوم مجلسی در مرآة العقول وقتی به این روایت می‌رسند می‌فرمایند «حسن». خب وجهش هم روشن است. وجهش به‌خاطر پدر علی بن ابراهیم است؛ ابراهیم بن هاشم. ایشان به‌خاطر او تعبیری به «حسن» کرده‌اند. ولی صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «قال الصادق علیه‌السلام فی صحیح الفضیل». همین هم خوب است. بعد فرمودند: «و مثله خبر زرارة»؛ خبر زراره روایت قبلی است.

---

[1] الكافي- ط الاسلامية ج ۲ ص ۶۳۰

# توثیق روایت زراره و رد تضعیف معلی بن محمد؛ «لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ»

مرحوم مجلسی در مرآة العقول وقتی به حدیث قبلی رسیدند...؛ سند این است:

> الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ[1]

مرحوم مجلسی در مرآة فرمودند «ضعیف». این چاپ اسلامیه است که دارد «عن حسین بن محمد عن علی بن محمد». در متن مرآة العقول مطبوع هم که از کافی آمده، به همین صورت است. زیر همین «علی بن محمد» مرحوم مجلسی فرمودند «ضعیف». در چاپ جدید پانزده جلدی اصول کافی معلی است؛ آن را درست کردند. شاهد خیلی خوبی که دارد، این است: مرحوم فیض در وافی فرمودهاند خیلی از روایاتی که تکرار میشود و ابتدای سند آنها «الحسین بن محمد عن معلی بن محمد»، میگویند چون خیلی روایت داریم که به این صورت است، من به جای اینکه دو اسم بیاورم میگویم «الاثنان». همین روایت دوازدهم را فرمودهاند «الاثنان». پس این دلیل خیلی خوبی است که در نسخه مرحوم فیض معلی بوده است. بالاتر اینکه قریب ۶۳۲ مورد «معلی بن محمد» در کافی روایت دارد که خیلی از آنها به همین صورت است. لذا ظاهراً این چاپ اسلامیه کافی تصحیف شده است. اما نمیدانم از کجا این تصحیف صورت گرفته است.

خب آیا مرحوم مجلسی هم «علی» خواندهاند؟ نه، ایشان اجل بودند. نسخه مرآة مطبوع به این صورت آمده است. مرحوم مجلسی هم منظورشان همان بوده؛ عن حسین بن محمد عن معلی بن محمد، ولی فرمودهاند «ضعیف»، چرا ضعیف است؟ بهخاطر همین معلی. در نجاشی درباره معلی دارند: «مضطرب الحدیث او لمذهبه[2]»، ولی خب واقعاً معلی بن محمد که بالای شصت روایت در کافی از او بیاید، اینطور اکثار نقل از او بشود، ما بگوییم ضعیف است و تمام؟! در مرآة العقول آمده که این حدیث ضعیف است. الآن دیدی صاحب مفتاح الکرامه تعبیری فرمودند «مثله خبر الزراره». تعبیری به خبر کردهاند. ولی در نرمافزار تعبیری به صحیح کردند. به نظرم حق با همین است. گفتند «معلی بن محمد» مورد وثوق و اعتبار است، این قدر اکثار روایت از او شده. اینها شوخی نیست با یک کلمه رجالی، از کسی که این همه روایت از او در کتب مختلف آمده –تنها در کافی شصت مورد- دست کشید.

لذا ما در روایت زراره هم هیچ مشکلی نداریم که بگوییم شاید مرحوم مجلسی اول با اینکه گاهی می‌فرمایند «ضعیف علی المشهور» اما در اینجا این را هم نفرموده‌اند. شاید به همین دلیل بوده. ولی پدر بزرگوارشان محمد تقی در روضه فرموده‌اند «القوی کالصحیح». تعبیر خوبی آورده‌اند. لذا سند روایت خوب است.

شاگرد: این روایت صحیح حسابی است.

استاد: بله، حالا ما ضوابط کلاس و بحث‌ها را باید ببینیم. نظر همه باحثین را باید محترم شمرد. ما یک چیزی بگوییم که نسبت به نظر صاحب نظرها بی اعتنائی باشد، درست نیست. ما طوری می‌گوییم که هم احترام کسانی که تضعیف کرده‌اند محفوظ بماند و هم اینکه حرف را بزنیم که روی حساب ظاهر سند خوب است.

شاگرد۲: کلمه قوی اصطلاح در احادیث ضعیف است. یعنی قوی پایین‌تر از صحیح است.

استاد: بله، لذا می‌گویند کالصحیح. مرحوم شیخ بهائی در کتاب الوجیزه فی الدرایه، به نظرم تقسیم خماسی کرده بودند. به نظرم ایشان به جای صحیح، حسن، موثق و ضعیف، فرموده‌اند که پنج نوع است. یکی از آن‌ها هم شاید قوی بود.

شاگرد: خلاصه می‌خواهند بگویند چه چیزی قوی است؟

استاد: یعنی با وجود مثل معلی، دیگر نمی‌توانیم صحیح بگوییم که آن را تضعیف کرده‌اند، اما معتبر است. قوی از سنخ روایات معتبره است. ولو به اصطلاح صحیح نباشد. چیزی که من می‌خواهم عرض کنم تا این روایت دوباره تقویت شود، این است: مثل علامه فرموده‌اند روایات معلی بن محمد برای شاهد خوب است. اما «اذا تفرد به» نه. اتفاقا در این روایت دوازدهم، فعلاً بنابر آن هایی که در دستها رایج است، ازمتفردات این معلی است. یعنی هیچ جای دیگری نداریم و آن متفرد است. می‌خواهم عرض کنم که حتی از متفردات او هم نیست. آن چیست؟ کتابی که الآن در نرم‌افزارها نیست ولی کتابی است که مرحوم نوری در مستدرک از آن دفاع کرده‌اند؛ الاقرائات سیاری. آن را از مصادر مستدرک قرار داده‌اند. مفصل هم آن را تأیید کرده‌اند؛ خود شخص را، کتابش را، مقدمه الاقرائات سیاری هفده روایت دارد. روایات خوبی است. در مقدمه کتاب است.

عین همین روایت را یعنی جمیل عن زراره –شاید عن محمد بن مسلم هم باشد که افتاده است- را سیاری نقل می‌کند. سیاری که در سند کافی نیست. در کافی زیاد از سیاری نقل شده. شاید پنجاه، شصت مورد باشد. اما در اینجا در کتاب الاقرائات سیاری، سیاری می‌گوید –خیلی جالب است- «عن البرقی و غیره». آن دو نفر از سه نفر نقل کرده‌اند. یعنی برقی و غیرش از سه نفر نقل کرده‌اند. آن سه نفر از جمیل عن زراره عن ابی جعفر علیه‌السلام نقل کرده‌اند. ببینید این سند کافی چقدر پر بار شد! یعنی سیاری می‌گوید که این روایت را تنها معلی نقل نکرده است. در السنه برقی و غیرش هم بوده. قبل از برقی سه-چهار راوی همین را می‌گفتند.

بنابراین ما از ناحیه سند این حدیث دوازدهم دلمان جمع می‌شود. یعنی دیگر القوی کالصحیح هم نگوییم که اقتصار در کافی کرده باشیم. شاهد خوبی از کتاب سیاری می‌آوریم.

من در صفحه اول تعدد قرائات این را عرض کرده‌ام. عنوان صفحه این است: روایت الناس یقولون نزل القرآن علی سبعة أحرف-کذبوا اعداء الله-حرف واحد نزل من عند واحد. در آن جا هفده روایت آورده‌ایم. البته چون برخی از آن‌ها از تصویری پیاده شده، شاید در برخی از جاها به ویرایش نیاز دارد. اولین حدیث شروع کتاب القرائات این است:

> أبوعبدالله أحمد بن محمد السياري قال: حدثنا البرقي وغيره، عن ابن أبي عمير وصفوان بن يحيى وأحمد بن محمد بن أبي نصر، عن جميل بن دراج، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: القرآن واحد نزل من عند رب واحد على نبي واحد ولكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة**[3]**

ببینید برقی و غیرش از این سه نفر نقل میکند و آنها از جمیل ابن دراج نقل میکنند. البته در کافی محمد بن مسلم دارد اما در آنجا محمد بن مسلم نیست.

شاگرد: کسی که به معلی اشکال میکند در کتاب سیاری بدتر میشود.

شاگرد۲: نجاشی، سیاری را بیشتر از معلی تخریب میکند.

استاد: نه، این جور وقتها که میشود من یاد آن سنی میافتم، جایی بود که شیعه و سنی بحث میکردند. یکی از شیعیان آمده بود، نه از پانزده کتاب اهلسنت، بلکه از پانزده طریق از اهلسنت. میبینید در صدها کتاب اهلسنت میآید. گفته بود شما اهلسنت پانزده طریق دارید به اینکه وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام انگشتر را در راه خدا دادند، آیه نازل شده که «و هم راکعون». آیه ولایت نازل شد. پانزده طریق شما اهلسنت دارید. او هم آمده بود و میخواست جواب بدهد. جوابش چه بود؟ از کتابهای خود اهلسنت شروع کرده بود و به هر کجای این پانزده طریق رسیده بود، دیوار کوتاه پیدا کرده بود و گفته بود در اینجا فلانی روایت میکند که فیه تشیع. به هر کجای از این پانزده طریق اشکالی میکند. طریق هایی که اصلاً به هم ربطی ندارند. یک منصف اگر ببیند میگوید اینها اصلاً به هم ربطی ندارند. شما در این پانزده طریق هر کدامتان به یک جایی از آن اشکال میکنید و میگویید کل آنها کنار میرود. جالب است آخر کارش هم گفته بود حالا دیدی که هیچکدام از اینها صحیح نبود؟! پس جوان های شیعه بیایید سنی شوید! اینها را شما نقل کرده‌اید، میگویید فیه التشیع، خب نقل ها که به ما بر نمی گردد، در کتابهای شما است. بعد هم میگویید حالا بیایید سنی شوید؟!

این چیزی که من عرض میکنم به این دلیل است: میگویم سیاری ضعیف است چون نجاشی او را تضعیف کرده است. نسبت به روایت کافی هم معلی ضعیف شده است. درحالیکه این دو به هم ربطی ندارند. چه زمانی تبانی کرده‌اند و گفته‌اند که من این را درست میکنم و شما هم این را درست کنید، دو ضعیف با هم بشوند. وقتی احتمال تبانی دو ضعیف، ضعیف است، وقتی هر دو نقل میکنند،از حیث موضوع محور، از حیث تشابک شواهد و منطق فازی -که قبلاً مبادی اینها را عرض کردم- از حیث خروجی تابع ارزش، دو ضعیف، قوی میشوند.

بله، اگر دو ضعیفی هستند که در معرض تبانی هستند، اضعف میشود. همانی که شما فرمودید. اما اگر دو ضعیفی هستند که با قرائن در صدد تبانی نیستند، باز ارزش آنها بالا میرود. اینها روشن است. اینها فطریاتی است که اگر مبانی آنها روشن شود؛ حتی اگر آنها را به نرم‌افزار بدهید جواب میدهد. هوش مصنوعی هم در اینجا جواب میدهد. میگوید این حدیث ضعیف شد، درجه ضعف آن بالا رفت یا پایین آمد.

شاگرد: قرینه شما بر اینکه اینها در صدد تبانی نیستند، چیست؟

استاد: دنبالش میرویم. عرض من این است که اگر معلی و سیاری شاگرد هم بودند و رابطه داشتند –من وجوهش را میگویم- اگر تبانی آنها قرینه پیدا کرد، درست است. اما اگر قرینه‌ای پیدا نشد میبینیم دو وادی از هم جدا است. بخصوص اینکه اگر در یک بلد نباشند. شاگرد و استاد نباشند و ... . من الآن آنها را تحقیق کرده‌ام. تنها عرض کردم به صرف این نمیتوانیم بگوییم

چون تضعیف کردهاند بدتر شد. ذم ضعیف الی ضعیف لایلازم دائماً شدة الضعف. خروجی ذم ضعیف الی ضعیف تفاوت میکند. با خصوصیاتی که در این ملاحظه میکنید.

شاگرد: مرحوم نوری در خاتمه، دفاع خوبی از سیاری میکند.

استاد: بله، اگر در فدکیه زندگی نامه سیاری را ببینید متوجه میشوید. من عبارات مرحوم محدث را آوردهام.

در ادامه همین روایت را از سیف هم نقل میکنند. این اولین حدیث است. همین حدیث را در حدیث هفتم از سیف نقل میکنند. «سيف، عن" جميل بن دراج، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام». البته سیف در ادامه از امام صادق علیهالسلام هم نقل میکند.

بنابراین ما در این مباحثه به اندازهای که میفهمیم خبر زراره را بهعنوان روایت خوب و صحیح میدانیم. در صحیح عند القدماء بودن آنکه شک ندارم. بهخصوص اشتهار آن. اینطور نیست که بگوییم چون در کافی در یک جا نقل شده، قبل از کافی مشهور نبوده. اشکال به سند، اشکالاتی است که موافق فطرت نیست. مگر درجاییکه آدم به شک بیافتد. من مکرر عرض کردهام؛ «ان جائکم فاسق» نمی فرماید «فالا تقبلوا منه». تازه میگوید «فتبینوا». ما میگوییم «ان جائک عادل فاقبل». الآن هم در این مطالب اینطور نیست که بنابرایی باشد که به سند اشکال شود. بنابرایی این روایت از نظر سندی خوب است. تنها از نظر دلالت میماند. ان شالله به دلالتش که در فدکیه گذاشتهام مراجعه کنید. همین روایت زراره از نظر مضمون و دلالت خیلی قویتر و براء تر از روایت فضیل است. جلالت فضیل تفاوت میکند.

برای هفته دیگر مفاتیح الاصول مرحوم آسید محمد مجاهد را نگاه کنید. چرا؟ بهخاطر اینکه من خیلی در این موارد گشتم؛ طول تاریخ سخن علماء را گشتم؛ کسی که معنای این حدیث واحد را توضیح بدهد، اول کسی که پیدا کردم صاحب وسائل بودند. در کتاب تواتر القرآن که فرمودند هر دو این روایات برای شیعه است، واحدش به این معنا است و سبع هم به این معنا. عدهای هم از قرن یازدهم گفتند این واحد بهمعنای در قرائات است. آن را یک معنای روشن صد در صدی تلقی کردند. کسی که در کتاب اصولی با صبغه علمی حدیث حرف واحد را اشکال میکند و رد میکند –الآن میبینید که صاحب مفتاح الکرامه ساکت شدند- صاحب مفاتیح هستند؛ آسید محمد مجاهد. معاصر خود سید بودند. ان شالله عبارت ایشان را نگاه کنید. هفته بعد میخوانیم.

حاج آقا میفرمودند آقایی بود که دکتر بود. از بغداد به نجف میآمد و با طلبههای مدرسه سید مانوس بود. میگفتند می آمد و مینشست. میگفتند که ما قوانین را مباحثه میکردیم. قوانین چاپ قدیم. با حاشیههایی که دارد. شاید در یک حاشیه باید کتاب را سه-چهار بار برگرداندی تا بخوانید و به آخر برسید. میگفتند وای! این چه کتابی است! او کتابهای جدید میخواند و دانشگاه رفته بود. میگفت این چه کتابی است که شما میخوانید؟! صفحه ۳۲۵ سطر ششم مفاتیح الاصول را نگاه کنید. ایشان تنها کسی هستند که این حدیث را با معارضش قبول نکردهاند.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1]همان

[2]رجال النجاشي ج ١ ص٤١٨

[3]القرائات للسياري ۶